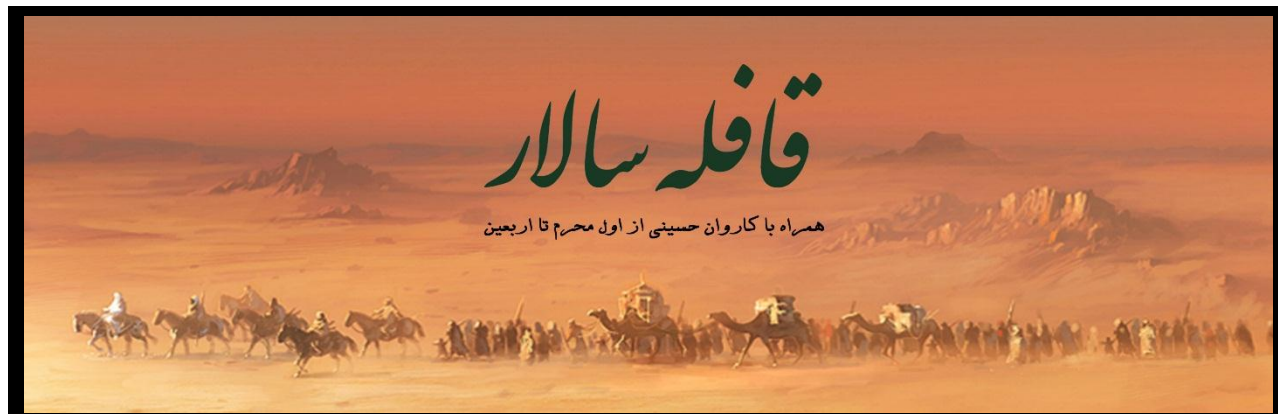


قافله سالار

همراه با کاروان حسینی از اول محرم تا ربیعین



دوازدهم محرم

آسمان گریان، و ملائک مویه کنان در طواف گرد مقتول کربلا.
خورشید، زخم خورده و خونین،
و سالار شهیدان، آرام خفته بر زمین.
و کربلا از این همه رنج، این همه درد، این همه غم، ماتم گرفته بود.
و میان این همه ماتم، یک زن، تنها مانده بود!
زینب!
دختر علی، خواهر حسین، بر بالین برادر.
زینب، با سینه‌ای لبریز از غم، دیدگانش تر شد، نوحه سر داد.
گفت: یا محمد!
این کشته‌ی خونین، حسین تو است!
این پیگر بی سر، حسین تو است!
این مرد زخم خورده که نغمه‌ی حقیقت سروده حسین تو است.
و این دختران اسیر، دختران تو.
کربلا لرزید، و باد صدایش را با خود بُرد.
لحظه‌ای ساکت ماند و سپس به فغان آمد.
گفت: پدرم به فدای کسی که او را به ستم کشتند.
پدرم به فدای کسی که خیمه‌هایش را گسستند.
پدرم به فدای کسی که امیدی به التیام زخمهایش نیست.
پدرم به فدای کسی که دلش پُر از غصه و غم بود.
پدرم به فدای کسی که محاسنش خونین است.
پدرم به فدای کسی که لب تشنه و عطشان به شهادت رسید.
پدرم به فدای کسی که جدش محمد مصطفی، پیغمبر خداست.

به شدت گریست.
ملائک با او هم ناله شدند.
زینب تنها شده بود، تنها مانده بود،
با خیل زنان شوی مُرده،
با بیم و هراس نونهلان یتیم،
در حصر قداره بندان در کمین،
تنها مانده بود با عهده‌ی که بسته بود.
گویی به خود نهیب زد:
ای زبان علی به کام و دلیری زهرا در دل،
شاهد باش!
ای وارث شکیبایی حسن،
شاهد باش!
ای پیام‌آور راه حسین،
شاهد باش!
و ندایی شنید که گفت:

فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ. (۱)

«پس شاهد باشید و من با شما از شاهدانم.»

زینب به خود آمد،

پُر صلابت و استوار، دست بر پیکر برادر بُرد و سوی آسمان گرفت.

گفت: اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقَرْبَانَ!

«خدایا این قربانی را از ما بپذیر!»

و سپس، زیر لب زمزمه کرد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوفَةَ. فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ. إِنَّ شَانِكَ هُوَ الْأَبْتَرُ. (۲)

«به نام خداوند رحمتگر مهربان. ما تو را کوفتر دادیم. پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن.»

«دشمن تو بی‌تبار خواهد بود.»

مجتبی فرآورده